



17 دسمبر 2021

داکتر سید عبدالله کاظم

## نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

(بخش هفتم)

### شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة والدین - یک توطئه بزرگ و چند جانبه:

بدون شک شهادت مرموز امیر حبیب الله خان سراج الملة (9 حوت 1297 ش - 21 فبروری 1919 م) یکی از رویدادهای اسرارآمیز تاریخ معاصر کشور است که جریان واقعی و بسا نکات آن به دلایل مختلف تا هنوز زیر پرده ای ابهام قرار دارد. مؤرخین نیز به دودلیل نخواستند و یا نتوانستند سرخ این حادثه را طور مستند دریابند: یکی اینکه از همان بدو رویداد سعی نشد پیرامون قضیه تحقیقات جدی صورت گیرد و در زمینه عمداً خاموشی اختیار شد و دیگر اینکه برای مدت دراز این رویداد زیر تأثیر تبلیغات حکومتی بعدی قرار گرفت و به این شایعه اکتفاء شد که گویا این رویداد به تحریک شهزاده امان الله خان و علیا حضرت سراج الخواتین مادرش آنها بوسیله شجاع الدوله خان فرشباشی صورت گرفته است، در حالیکه مدارک و شواهدی وجود دارد که این قتل بوسیله یک ایجنت انگلیسی و به حمایت خانواده صاحبان صورت گرفته، چنانچه بعضی محققان تاریخ به گوشه های این موضوع اشاره کرده و اما بنابر ترس از حکومت بعدی نخواستند حقایق را به صراحت بیان نمایند.

در این مورد کسیکه بیشترین شرح از حدوث این واقعه را تقریباً 50 سال بعد از وقوع آن با احتیاط و به مقتضای شرایط سیاسی سالهای 1345 ش به نشر سپرد، همانا شادروان میر غلام محمد غبار بود که در جلد اول "افغانستان در مسیر تاریخ" زیر عنوان فرعی "کشته شدن امیر حبیب الله خان" به قید قلم آورد. اما محققان دیگر موضوع را با بسیار اختصار در حدود چند پراگراف و یا یکی دو صفحه بیشتر توضیح نکرده و هر یک در زمینه به نظریه پردازی های خود بر مبنای شایعات پرداخته اند.

یگانه نگارنده ای که شرح مبسوط با ذکر جزئیات این حادثه را که شخصاً به چشم دیده و به گوش شنیده و در بسا موارد شاهد عینی بوده و فقط پنج سال بعد از وقوع آن ثبت اوراق تاریخ کرده است، همانا علامه فیض محمد کاتب میباشد که در جلد چهارم، بخش سوم کتاب "سراج التواریخ" در حدود یک صد صفحه را به گزارش رویداد های یومیه آن اختصاص داده است. از آنجائیکه به دلایلی نامعلوم دست نویس این جلد قطور مشتمل بر سه بخش تا یک وقت در ریاست دارالتألیف وزارت معارف وقت موجود بود، دفعتهاً مفقود و از دسترس بیرون گردید، لذا با فقدان این سند مهم کتبی یک برهه ای مهم تاریخ آن عصر در تاریکی قرار گرفت و هیچ محقق دیگر نتوانست در زمینه با ذکر جزئیات آنرا اشاعه نماید.

خوشبختانه در سال 1386 ش روی تصادف این نسخه کمیاب و مهم دست نویس علامه کاتب بوسیله آقای محمد وسیم امیری پیدا شد و به ویراستاری دانشمند هموطن آقای داکتر محمد سرور مولایی با ایزاد یک مقدمه مبسوط و تصحیح و فهارس در ظرف سه سال آماده چاپ گردید و در سال 1390 ش توسط مؤسسه انتشارات امیری در کابل به زیور طبع آراسته شد و با نشر این اثر مهم تاریخی شواهد

د پانو شمیره: له 1 تر 8

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پاډونه: دلېکنډي د لېکنيزې بڼې پاډوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

و قرآینی تازه بدست آمد که از روی بسا نکاتی تاریک پرده برداشت که تا آنوقت با حدس و گمان توأم بود.

پس از مطالعه این کتاب مهم تصمیم گرفتم تا موضوع شهادت امیر را در پرتو محتویات این مأخذ به حیث یگانه سند معتبر که تا سال 1390 از دسترسی محققان و مؤرخان تاریخ معاصر کشور بدور بوده است، مورد بررسی و موشگافی قرار دهم و اینکار را در سال 1397ش (2016م) به پایان رسانیده و آنرا تحت عنوان "اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج المله به استناد سراج التواریخ و مأخذ دیگر" در 22 قسمت در وبسایت وزین "افغان جرمن آنلاین" سراز تاریخ 11 دسمبر 2016 الی 8 جنوری سال بعد به سلسله به نشر سپردم. در این مبحث کوشش در آنست تا برچگونگی حادثه قتل وانگیزه های آن، همچنان وقایع بعدی در جلال آباد و امارت شش روزه سردار نصرالله خان و اعلام پادشاهی شهزاده امان الله خان عین الدوله در کابل بیشتر با استناد این مأخذ جدید معلومات مختصر تقدیم داشته و از همه مهمتر به این سوال روشنی اندازم که قاتل کی بود و چه اهدافی در قبال این رویداد نهفته بود؟

### نکات مهم رویداد قتل امیر و وقایع بعدی برگرفته از "سراج التواریخ":

با مرور مقدماتی فوق اکنون می پردازم به اصل موضوع که به استناد گزارشات و چشم دیدهای مستند علامه ملاء فیض محمد کاتب در جلد چهارم - بخش سوم کتاب "سراج التواریخ" که از صفحه 620 تا 714 به نشر رسیده است. در این مبحث فیض محمد کاتب گزارش تفصیلی و روز به روز و لحظه به لحظه جریان قتل امیر حبیب الله خان و تصویر سردرگمی ها، فرصت جوئیها و توطئه ها و عکس العمل های همراهان امیر و خانواده او از جمله نائب السلطنه نصرالله خان و معین السلطنه عنایت الله خان تا به امارت شش روزه نصرالله خان و بی توجهی او به پیکر امیر شهید و حرمت نداشتن او برای جستجوی قاتل یا قاتلان احتمالی از سوی افسران و افراد اردو و دستگیری همه افراد خانواده مصاحبان به اتهام دست داشتن در حادثه، سخنان تهمت آلود نصرالله خان در مورد امیر شهید، قیام عساکر علیه نصرالله خان و حامیان او، نوشتن نامه، پیشنهادات مستوفی الممالک برای مقابله با امان الله خان، بیعت کابلیان به امان الله خان و اعلام سلطنت او در کابل، بسته شدن راههای جلال آباد، دفن امیر شهید در میدان گلف جلال آباد، پایان کار سردار نصرالله خان و زندانی شدنش در کابل تا هنگام مرگ و دیگر موضوعات، همه و همه از جمله مباحث مهمی اند که با طرز شیوا و دقیق و با ذکر تاریخ و محل به مهارت و سلاست بقلم علامه کاتب نوشته شده است که خواننده را زیر تأثیر میگیرد که گوئی صحنه را به چشم و سر مشاهده میکند، اما در این نوشته فقط با اختصار به نکاتی مهمی اشاره میگردد که در ارتباط با مسایل فوق در آن مأخذ ذکر شده است.

علامه فیض محمد کاتب در ارتباط با وقایع سال 1337 هجری درباره سفر امیر به جلال آباد می نگارد: «ذات شاهانه با خدمه خاص و اهالی حرم عفت توأم در روز بیست و هشتم ربیع الاول [اوایل ماه جدی 1297ش]، به سواری موتر از ارگ شاهی و قصر استور حرکت فرمود و در حین سواری اعیان بار [دربار] رؤسای اهل کار در قصر استور برای وداع حاضر حضور گردید... در روز ششم جمادی الاولی [19 ماه دلو 1297ش] با اردوی کیهان پوی و سپهسالار محمد نادرخان و اعیان و غلام بچگان خاص و خدمه سیر و گردش اختصاصی، به عزم شکار آهوی دشتی راه بیابان غنی خیل، متصل جبال سرحد شرقی برگرفت و قریه باساول را فرو کش گاه سپاه قرار داده، دو روز به شکار نخجیر [بز کوهی] به سر برد.»

«مقارن این حال محمدابراهیم خان پیشخدمت باشی را [امیر] مأمور پشاور نمود که یک کرور و شصت لک کله دار [1.6 میلیون کلدان] را که از چند سال نزد دولت انگلیس از عطیه سالانه خود آن دولت مانده و ویسرای کشور هند نوشته بود که کسی را فرستاده آن را اخذ و قبض نموده در جلال آباد حمل و نقل دهد، گرفته با خود حاضر حضور آورد.... و محمد ابراهیم خان آماده رفتن شده، ناگاه از مقدرات حضرت الهی که نخواست این مبلغ هنگفت واصل خزانه دولت شود، حضرت والا فسخ عزم و امر کرد که محمد ابراهیم خان تا مراجعت همایونی از لمقان [غمان] متوقف بوده، این صد عراده نهال گل از پشاور جهت غرس نمودن در باغ سراج العمارت آورده، بعد که موکب سعادت کوکب باز گردید، با محمد ابراهیم خان همراه رفته، مبلغ مذکور را بیاورند.» (صفحه 621 و 622)

«حضرت والا در روز دوشنبه پانزدهم جمادی الاولی [28 دلو 1297ش]، شهزاده حیات الله خان عضدالدوله را که در سال گذشته بدین لقب سعادت منتسب مفتخر آمده بود، قرار معمول مأمور کابل فرمود که او به دارالسلطنه شده، شهزاده امان الله خان عین الدوله که در روز حرکت موکب همایونی از کابل جانب جلال آباد، به نیابت ذات شاهانه در کابل اقامت ورزیده بود، در جلال آباد بیاید که از تفریح و تفرج باز نماند.» (صفحه 622)

«در روز شانزدهم جمادی الاولی [سه شنبه 29 دلو 1297ش] حضرت والا به سواری موتر از قفای اردوی کوه و بیابان بوی، که در روز چهاردهم ماه جمادی الاولی راه برگرفته بود، [از جلال آباد] نهضت فرمای لمقان گشت و در موضع کله گوش که اردوی معلی فروکش کرده خیمه افراز گردیده بود، به سراپرده شاهی نزول اجلال فرمود و در روز چهارشنبه هفدهم جمادی الاولی از هلوع شوق در شکار به صید ماهی پرداخته تا قرب عصر روز به بریان کردن ماهی به سر برد و پس از فراغ به کرسی راحت جلوس نموده.... و نماز مغرب را به جماعت ادا فرموده، به عادت دایمه تا ساعت یک پس از نصف شب با اهالی خدمه خاص به حکایت و صحبت رفیقانه به سر برد و به ساعت دو، در اندرون خیمه کوچکی که در اندرون خیمه بزرگ برای خواب معین و افراخته بود، به تخت راحت غنوده پهلو بسود.» (صفحه 622 و 623)

«به ساعت سه پس از نصف شب پنج شنبه هجدهم جمادی الاولی، مطابق اول حوت سنه 1297 شمسی هجری، درحالتی که ماهتاب از پرتو نور خویش کوه و دشت را روشن ساخته و پرده در بین خیمه خواب انداخته، در بین ذات همایونی و دو تن از غلام بچگان که نوبت کشیک و خدمت داشتند حایل بود، و در هفده موضع از اندرون و بیرون سراپرده بزرگ که محیط خیمه خواب بود و ابواب اطراف آن کشیک چیان و منصب داران نوبتی به امر کشیک و پاسداری قیام و به بیداری در وظیفه خود اقدام داشتند، خائنی غافل از خدا و بازپرس روز جزاء تفنگچه حواله بناگوش دادنیوش والا کرده، گلوله کارگرافتاده در پیشانی و قرب رستن گاه موی سر همایونی به قدر هسته بادامی پوست رخسارش را آماسیده و متورم گون نمود که گویا ضارب درحالت نشستن از زیر رو به بالا تفنگچه خویش را حواله کرده، حضرت والا را هم چنان که بر پشت خوابیده دست راست بر روی سینه بی کینه و روی به خدا داشت، هلاک کرد. آواز تفنگچه به ساعت دو و چهل و دو دقیقه به گوش بعضی از اعیان اردو و خدمه خاص که در خواب بودند، رسیده از خواب بیدار شدند و خیال کردند که البته کدام دزدی به سراپرده شاهی نزدیک آمده و پاسبانان و کشیک چیان آگاه گشته، تفنگ جانب او کشاد داده اند.» (صفحه 623)

«در این حال سپهسالار محمد نادر خان و عبدالاحد خان [مایار] و سردار نصرالله خان نایب السلطنه و شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه و نیک محمد خان ایشک آقاسی حضور و محمد عزیزخان ایشک آقاسی خارجه [برادر سپهسالارمحمد نادرخان] و محمد ولی خان سرجماعه غلام بچه گان خاص و شاه ولی خان رکاب باشی [برادر نادرخان] و احمد شاه خان میراسپور [پسرکاکای نادرخان] و سردارمحمد یوسف خان مصاحب خاص [پدرنادر خان] و غیره خدمه حضور از غلام بچه گان خاص و حضوری و پیشخدمتان و منصب داران نظامی ایشک آقاسی شیراحمد خان [شوهر خواهر نادرخان] از آواز تفنگچه و ولوله و آشوب و گفتار بگیر و نمان کشیک چیان، از خواب بیدار و جانب خیمه شاهی رهسپار شدند و از کشف حال و فرو رفتن اختریات حضرت والا درحضیض و بال آگاه گشته، همه در ورطه حیرت رفتند و یکی از میان از قاتل پرسیده، چون قاتل از خدا غافل معلوم نبود، سردار نصرالله خان در پاسخ او فرمود که کشنده معدوم و نامعلوم است، نمیتوان کسی را به تصور و گمان مأخوذ کرد و دیگری ازین اظهار سردار معزی الیه گفت: قاتل از ممالک خارجه نبوده و بجز اهل اردوی معلی و خدمه خاص حضرات والا مرتکب این فعل تنگین و نا زیبا نشده است، زیرا که دزد از خارج فرودگاه اردو با کثرت کشیک چیان که به فاصله چند گام از هم دور به پا ایستاده باشند رسانیده، اقدام در چنین کار دشوار خجلت آثار نماید. پس بایست که خدمه را که در شب اذن دخول و خروج در سراپرده دارند و کشیک چیان ایشان مأذون دانسته منع نشده و نمی شوند، با منصب داران کشیک چیان و پاسداران نوبتی که در حین کشاد دادن تفنگچه مواظب پاسداری و بیدار بوده اند، مأخوذ شوند، تا پس از تحقیق و تدقیق کشف راز گردیده و قاتل به دست آمده و کیفر دیده، دیگرانی که از آرایش این کار ناهنجار برکنارند و به خود خجل و شرمسار می باشند، از اتهام و زبان طعن و لعن خواص و عوام مأمون آیند.» (صفحه 623 و 624)

«سردار نصرالله خان در پاسخ این اظهار و گفتار او فرمود که: درین وقت نازک فرصت اقدام کردن در امر مؤهم و نامعلوم نیست و نبایست که جمعی را به خیال و گمان گرفتار ساخته، از خود بری بیزار نمود و هرکار آسان و دشوار را از خود وقت اجرائی دارد....» (صفحه 624 و 625)

«پس از قیل و قال زیاد [و ارائه نظریات که امیر شهید در کجا دفن شود] امر را برآن قرار داده متفق الرأی شدند که تمامت اعیان و منصب داران حاضر، نعش پادشاه شهید را به ذریعه موتدر درجلال آباد با خود حمل و نقل داده، اردو از قفا به راه افتاده، منزل به منزل در جلال آباد بیاید...» (این وقت سپهسالار محمد نادر خان و ایشک آقاسی نیک محمد خان که مأمور احضار عمله و خدمه نظامی و فعله حضوری به درب خیمه بار شده بودند، داخل خیمه شده از حاضر گردیدن و رده برکشیدن فوج نظامی و عمله رکاب شاهی آگهی دادند و سردار نصرالله خان و شهزاده عنایت الله خان با خدمه خاص شاه شهید که در محفل بودند، بیرون شده، سردار معزی الیه به سرصف عمله شاهی در مقابل رده نظامی به پا ایستاده، زبان به نطق اسفناک حسرت آمیز کشود و به حضار گفت که درشب به ساعت دو و بیست و پنج دقیقه شخصی نامعلوم با تفنگچه در گوش امیر زده مقتولش کرده است و حاضرین که هنوز خبر نداشتند، از شنیدن این کلام سردار نصرالله خان آوای شیون و ناله و ندای وای پادشاه قردان و پدر مهربان برآورده، به جوش و خروش در گریه و زاری و ندبه و بی قراری افتادند.» (صفحه 628)

«سردار نصر الله خان زبان تسلیت کشوده فرمود: "این امر غریب و عجیبی نیست که نو به روی روز افتاده باشد، بلکه عالم پر از این گونه واقعات بوده و هست و شده و میشود و به روی کار آمده و می آید، اما اصل مقصد اسلام است که از دست نرود و خوار و ذلیل نشود. بودن و نبودن امیر حرفی نیست، خداوند اسلام را نیست و نابود نکند و کوشش و جانفشانی ما و شما برای حفظ و صیانت اسلام است و اینک وقوع این امر لوحه عبرتست که برای ما حاصل آمد که چنین پادشاه بزرگی شب و روز خود را صرف شکار و کوه گردی و صحرا نوردی و عیش و عشرت و بی خبری کند، بایست نتیجه و ثمره یله گردی خویش را ببیند، چنانچه دید و این نیست مگر نتیجه نفس پرستی و رعونت و خود پسندی خودش که به روی روز آمد و دید."»

«ازین گفتار او سپهسالار محمد نادر خان بر آشفته گفت: "بلی! برای پادشاه آینده افغانستان تجربت و عبرتی گذاشته شد که هر کس که خود پسندی و نفس پرستی و یله گردی کند، حالش همین خواهد بود."»

«ازین اظهار سپهسالار، شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه که با او رقابت داشت گفت: "بلی پادشاه آتیه افغانستان اگر شخص با لیاقت و بی لیاقت باشد، از اولاد امیر عبدالرحمن خان خواهد بود، دیگری را نخواهد رسید که در افغانستان جالس سریر امارت گردیده پادشاهی و فرمانروایی کند."» (صفحه 628 و 629)

«سردار نصر الله خان گفتار هردو را کینه ور و فتنه بار فهمیده، به عزم آنکه نگذارد هر دوتن به سخنانی که دل را آزار نماید، بیفزایند و تکرار کنند، سخن هردو را بریده فرمود: "سررشته داده و امر کرده ام که نعش امیر را تا جایی که موثر است، بردوش برداشته و از آنجا به بعد در موثر گذاشته، باهم در جلال آباد حمل و نقل دهیم و عمل با اعداد سپاه نظام، به سرکردگی شاه علی رضا خان منزل به منزل از عقب وارد جلال آباد خواهند شد."» (صفحه 629 و 630)

«چون در خلال این حال محمد نادر خان سپهسالار را در اقامتگاه سپاه نظام جلال آباد به سواری موثر فرستاده و امر کرده بود که به اعداد لشکر نظام ازین قضیت آگهی دهد..... و نیز باید علماء و ملاء بابا مراد قاضی لشکر و قاضی شهر و مفتی ها احضار شوند که تجهیز و تغسیل و تکفین را انجام نمایند. این را به میرزا محمد حسین خان گفته، بعد نیک محمد خان ایشک آقاسی حضور را امر نمود که نزد والده ماجده والا شده، او را در باغ کوکب نزد اهالی حرم آورده به علیا حضرت سراج الخواتین آگهی دهد که در باغ مذکور برود و عبدالاحد خان را مامور فرمود که تلیفون جلال آباد و کابل را قید کند که کسی از وقوع این واقعه به دارالسلطنه خبر ندهد و هم امر کرد که شهزاده حیات الله خان عضدالدوله که در روز چهارشنبه هفدهم جمادی الاولی از امر حضرت والای مرحوم که در وقت تشریف فرمای لمقان شدن خود، او را مامور رفتن به کابل نموده، شهزاده امان الله خان عین الدوله را طلب جلال آباد فرموده، او [حیات الله خان] راه کابل به سواری موثر برگرفته، از قضا و قدر الهی در باغ نمله تب عارض حال او شده از رفتن کابل باز مانده بود، اگر نه امروز بایست در کابل می رسید و عین الدوله در روز جمعه نوزدهم جمادی الاولی راه جلال آباد برداشته، از امارت محروم می آمد، [سردار نصرالله خان حیات الله خان را] از نمله در جلال آبادش پس خواست.» (صفحه 633)

[دراین حال اگر سردار حیات الله خان عضدالدوله در نمله مریض نمی شد و به موقع به کابل میرسید و شهزاده امان الله خان عین الدوله از کابل به همان روز طبق دستور پدر به جلال آباد میرسید،

آنوقت حوادث شکل دیگر به خود میگرفت و شهزاده امان الله خان در موقف حساسی قرار میگرفت که یا مثل سردار عنایت الله خان مجبور به بیعت به نصرالله خان می شد و یا اینکه از بیعت خود داری میکرد. در هر دو حال چون قوای نظامی همه در دست سپهسالار محمد نادرخان و برادرانش بود و آنها از سردار نصرالله خان حمایت میکردند، لذا این موقعیت و موقف برای شهزاده امان الله خان بسیار خطرناک بود و به حیث یک اسیر مجبور به بیعت بود و یا جان خود را در خطر می انداخت. والله اعلم - کاظم]

«در این وقت که سردار نصرالله خان سرگرم این فرمایشات و انتظامات بود، ناگهان علی احمد خان ایشک آقاسی ملکی [پسر خوشدل خان لویباب] پس از شنیدن قضیه جانکاه و اظهار تأسف و ابراز اندوه و ملال به عرض رسانید که کار شدنی و امر پیش آمدنی بود، شد و پیش آمد، اکنون عزم چه جزم دارید و چه میخواهید بکنید و چرا جنازه را دفن نمی فرمائید؟ و سردار نصرالله خان در پاسخ این گفتار او گفت: معطل به حاضر آمدن علماء و قاضی جلال آباد و قاضی عسکر و حاجی ملاء عبدالرزاق و مفتیان محکمه شرعیه هستیم و ایشان حاضر نیامده اند که قرار فتوای آنها مطابق امر شریعت اقدام در تغسیل و تکفین و تدفین شود. علی احمد خان بلادرنگ و تأمل عرض کرد که این مسئله را خدمتگار نیز می داند که شرعاً تا تعیین پادشاه نشود، اقدام در دفن پادشاه متوفی نمیتوان نمود و چون مسئله شرعیه است، اینک پسر بزرگ ایشان حاضر است و ازین سخن او سردار نصرالله خان مهموم و شهزاده عنایت الله خان مسرور گردید ولیکن علی احمد خان از قفای این که گفت پسر کلان ایشان حاضر است، بالاقطع و فصل گفت و شما که نائب السلطنه افغانستان و برادر عینی اعلیحضرت سعید شهید و عم بزرگ و مهتر معین السلطنه و عضدالدوله و عین الدوله می باشید، کسی از شما بهتر و سزاوارتر در خاندان شاهی در خور و شایسته نیست که لیاقت امارت و خلافت را باشد و من در این امر از بقیه خدمه دولت اسبم، زیرا اولین شخص میباشم و دست بیعت به شما میدهم و این را گفته از کرسی برخاست و بسوی کرسی سردار نصرالله خان روی گام زدن نهاد و ازین گفتار و حرکت و رفتار علی احمد خان، شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه که در شروع تکلم او خود را امیر تصور کرده خرسند شده بود، قرین یأس و هراس گردیده اعضایش به لرزه درآمده، متحیرانه و وحشتزده برخاسته به آواز مؤثرانه و حسرتناک علی احمد خان را مخاطب قرار داده فرمود که شما نخستین شخص نیستید که به عم محترم نائب السلطنه بیعت نمائید، من چیزی گفتمی دارم و بشنوید که بگویم و ازین سخن او سردار نصرالله خان نیز برخاسته حصار مجلس برای احترام هر دو تن همه بر پا ایستادند.»

«بعد معین السلطنه زبان به کلمات گفتنی خویش که در دل داشت کشوده و روی نیاز به سوی عم محترم خود نموده گفت: "من از کردار و رفتار ناهنجاری که در حیات پدر خویش نسبت به شما کرده طریق خلاف می سپردم، عفو میخواهم و امیدوارم که کینه و کدورتی در مقابل آن جسارت هابیم در دل خود راه نخواهید داد و سوگند به خدا یاد میکنم که آن حرکات مخالف آیات از خودم نبوده، لکن مجبور بودم و به اشاره پدر و مولای خود مرتکب امر خلاف و رقابت می شدم و چون هر شخص از اختلاف طبایع به خود مشرب و مسلکی دارد، شرب و مسلک من توحید و یک رنگیست و همواره به یک مرکز به خط مستقیم میگردم و مدام مقصد و مطلبم به دست آوردن یک دل و یک میل خاطر بوده و هست. بنابراین تا که پدرم حیات داشت بیرون از رضاجویی و طریق حصول خوشنودی پویی راهی نمی سپردم و به کاری خلاف رأی او اقدام نمی نمودم و اکنون که خدای تبارک و تعالی پدرم را از من گرفته، ظل مرحمتش از سرم برداشت، شما را که به منزله پدر منید

از من نگیرد و شما را بر من سایه گستر و مهربان دارد و به من توفیق نیک رفیق کند که تا جان در تن و رمق در بدن داشته باشم، راه اطاعت در تحصیل رضای شما بپویم." این را بر زبان رانده گفت: "من از دل و جان به شما بیعت و متابعت نمودم و امارت و خلافت شما را به جای پدر خود قبول دارم و خدای تبارک و تعالی مبارک کند و باز تکرار عرض می نمایم و خدا را گواه قرار میدهم که آن بی اعتنائی ها و تحقیر ها نسبت به شما از طرف من نبود و به میل خاطر خویش گاهی مرتکب آنها نشده ام و مجبور بودم، اینک امید عفو دارم." او سخن را به زبان استکانت بدین جا رسانیده بعد سرضراعت به خاک پای خود فرود آورد و سردار نصرالله خان به دست ملاطفت سر او را از پای خود برداشته جبین اندوه گین او را بوسه داده فرمود: "من از دل و جان شما را عفو کردم و از شما هیچ کدورت و کینه ندارم." و سردار عنایت الله خان دست بیعت به سردار نصرالله خان داده گفت: "امارت بر شما مبارک و میمون باد." و سردار معزی الیه او را در برکشیده به سر و رویش از لب مهر و حفاوت بوسه زد.» (صفحه 634 و 635)

[از فحوای بیانات سردار عنایت الله خان معین السلطنه واضح میشود که رابطه بین او سردار نصرالله خان قبلاً خراب بوده و یکی علیه دیگر سخنانی غیردوستانه گفته بودند و بنابر اعتراف معین السلطنه که بی اعتنائی ها و تحقیرها همه زاده فکر خودش نبوده، بلکه به اشاره پدر و مولای خود مرتکب امر خلاف و رقابت میشده است. اگرچه تفاوت نظر بین امیر حبیب الله خان و سردار نصر الله خان در بعضی موارد قبلاً مشهود بود، اما نه به این شدت که امیر پسر ارشد خود را در جبهه گیری علیه برادر عینی خود وادارد. از این روابط میتوان حدس زد که چه عوامل و کدام دست ها ی مرئی و

نامرئی در شهادت امیر حبیب الله سراج الملة دخیل بوده است. همچنان سخنان سپهسالار محمد نادر خان که پس از بیانات نصرالله خان به این عبارت گفته بود: "بلی! برای پادشاه آینده افغانستان تجربت و عبرتی گذاشته شد که هر کس که خود پسندی و نفس پرستی و یله گردی کند، حالش همین خواهد بود." و نیز جواب صریح و شدید شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه که با سپهسالار رقابت داشت با این متن: "بلی پادشاه آتیه افغانستان اگر شخص با لیاقت و بی لیاقت باشد، از اولاد امیر عبدالرحمن خان خواهد بود، دیگری را نخواهد رسید که در افغانستان جالس سرپر امارت گردیده پادشاهی و فرمانروائی کند"، نیز دال بر همنوائی و همفکری سپهسالار محمد نادر خان با سردار نصرالله خان میباشد که هر دو در برابر امیر شهید و سردار عنایت الله خان فی المجلس موقف گرفته بودند. - کاظم] (عکس: سردار نصرالله خان نائب السلطنه، شهزاده امان الله خان عین الدوله و شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه)



«پس از بیعت معین السلطنه و ایشک آقاسی، جمعیت حاضره بار، از شهزادگان و اعیان و منصب داران و غلام بچه گان و رؤسای اهل کار و غیره علمای که حاضر آمده بودند، چون شهزاده امین الله خان سردار مدافع و شهزاده محمد عمر خان سردار صنایع و شهزاده غلام علی خان و سردار محمد آصف خان و سردار محمدیوسف خان صاحبان خاص و سردار محمد یونس خان سابق امین الوجوهات

د پانو شمیره: له 7 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنیزې ډلېکوالې د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

و سردار فتح محمد خان امین العسس و ایشک آقاسی شیر احمد خان و ایشک آقاسی محمد عزیز خان و ایشک آقاسی نیک محمد خان و میر احمد شاه خان و محمد ولی خان و شجاع الدوله خان و سکندر خان و یعقوب خان و حاجی ملک خان و شاه ولی خان رکاب باشی و محمود خان سرسراوس و میر محمد حسین خان حاکم جلال آباد و قاضی بابا مراد، قاضی و مفتیان محکمه شرعیه جلال آباد و حاجی ملاء عبدالرزاق خان و میرزا عبداللطیف خان منشی حضور و میرزا عبدالرشید خان و غیره جمع کثیر و جم غفیر، از نقیر و قطمیر در بیعت اقدام کرده پیهم هجوم آور دست بیعت دادن شدند و سردار نصرالله خان گرفتار این امر مهم و بزرگ گردیده، از رفتن در اقامتگاه سپاه که سپهسالار محمد نادرخان را چنانچه گذشت از راه آگهی دادن به اعداد لشکر فرستاده و خود نیز عزم کرده بود که نزد عسکر برود و ایشان را مایل به اطاعت و امارت خود کند باز مانده نتوانست برود.» (صفحه 636 و 637)

امیر جدید به معیت شهزادگان و سردار محمد یوسف خان مصاحب خاص وقتی به اقامتگاه عساکر رسید و از طرف سپهسالار نادر خان بدرقه شد، به سخنرانی پرداخت و پس از نطق او: «شهزاده عنایت الله خان پای نطق پیش نهاده گفت: "منکه فرزند بزرگ امیر شهید و معین السلطنه و سردار عموم سپاه نظام افغانستان، به رضا و رغبت به عم محترم که نایب السلطنه بود، بیعت کردم و خود را به منزله فرزندش شمرده به پادشاهی و پدری خویش قبولش نمودم، شما نیز تاسی به من نموده به هرسرعت و تعجیل که بتوانید بیعت کنید و اگر چنانچه عم محترم که به منزله پدر حقیقی من و اکنون امیر افغانستان است، امر نماید فوراً کلاه و کمر [کمر بند] سرداری لشکر را از سر و کمر برداشته و می کشایم و نظر به صدور حکمش دارم که هرچه بفرماید به جان و دل بپذیرم."» (صفحه 640)

«ازین گفتار او سپهسالار و اعداد سپاه که از بیعت اعیان و بزرگان بار و جمهور عمله و خدمه شاهی و شهزادگان و غیره به نصرالله خان و به امارت برداشتن او آگاه نبودند، درحیرت افتاده نخست سپهسالار و از قفای آن افراد و منصب داران به ترتیب دست بیعت داده، بعد همه لشکر رهسپار بیعت و اطاعت شده، گردن متابعت به امارت نصرالله خان نهادند، و نصرالله خان از بیعت و اطاعت سپهسالار و عموم لشکر که هیچ یک از خونخواهی ولینعم و پادشاه معظم خود یادی نکرده، ربقه انقیاد به ربقه خدمت نهادند.»

پس از تغسیل و تکفین «جسد امیر شهید را در گوشه غربی ضلع غرب و جنوب میدان گلف که امیر مرحوم مزارع چندی از اعراب را به سی هزار روپیه خریده و آن را میدان گلف ساخته و پرداخته، در اضلاع چارگانه اش دیوار آسا غرس اشجار فرموده بود، دفن کردند.»

در وقت برگشت به قصر امیر نصرالله خان به میرزا محمد عمرخان کشمیری منشی حضور خود امر کرد که: «نامه ای مشعر برقتل امیر مرحوم و برحال و برقرار بودن معاهده او که در بین دولتین افغانستان و انگلیس مرتبط و منعقد است، به نام وایسرای کشور هند مبنی بر بیعت خاندان شاهی و معین السلطنه و عامه رجال دولت و علماء و اعیان ملت برامارت او رقم کند.» [قابل توجه اینست که نصرالله خان با تمام ضدیت که با انگلیسها داشت، به مجرد رسیدن به امارت معاهده ای را که امیر قبلی با انگلیسها امضا کرده بود، تائید نمود. - کاظم]

(شرح جریانات بعدی در ادامه تقدیم میشود)